

روایتی درباره روزگار ازسر گذشته تکه‌زمینی که روزگاری محل غسل امام‌رضا(ع) بوده است

«باغ بهشت» در دل مشهد

رضا سلیمان‌نوری- خراسان‌پژوه
یک تکه‌زمین در دل ارض اقدسی است که تاریخ پرفرازونشیب هزارساله‌ای‌را پشت‌سرگذاشته‌اما نامش در متون کهن و اندک تصاویر برجای‌مانده از دوره قاجار، قبرستان قتلگاه خوانده می‌شود؛ قبرستانی که برابر روایت‌ها نخست محل غسل حضرت امام‌رضا^(ع) بوده‌است‌اما در گذر تاریخ و تقدیر خود از قبرستان به دبستان، از دبستان به حوزه‌علمیه، از حوزه علمیه به باغ تغییر کاربری می‌دهد. این محدوده‌که اکنون بقایای آن با نام «باغ‌رضوان، بین مردم و «صحن رضوان» در بین مسئولان شناخته می‌شود، هم سربیزترین فضای مجموعه حرم مطهر رضوی است. هم یکی از مکان‌های دارای پیشینه، گره‌خورده با داستان‌ها، روایت‌ها و تاریخی‌است که اگر چه قدمتش به دوران پیش از تاریخ بازمی‌گردد‌اما پیش از شهرشدن مشهد وجود داشته‌است.



به روایتی امام‌رضا(ع) پس از شهادت دراین مکان غسل داده‌شده‌است

- ابتدا غسلگاه بود

باغ رضوان در شمال حرم مطهر رضوی حدفاصل بست شیرازی یا شیخ طوسی، ابتدای خیابان طبرسی یا بست شیخ طبرسی، کوچه حاج آقاچان و کتابخانه حرم مطهر رضوی قرار دارد و اکنون این مکان همچون یک باغ یا بوستان دارای فضای سبز، نیمکت، قفسی برای آب‌ودانه‌دادن به‌کیوت‌های حرم است و البته چند آرامگاه ازجمله مقبره شیخ طبرسی در حواشی آن قرار دارد. این باغ براساس روایات متواتر، قسمتی از باغ حمید بن قحطبه، حاکم خراسان در دوران هادی، مهدی و ابتدای سلطنت هارون عباسی است‌که ابتدا هارون عباسی و سپس امام‌ثامن^(ع) پس از شهادت در آن مدفون شدند.

این قبرستان داستانی خاص خود هم دارد که بی‌ارتباط با تاریخ مشهد نیست، آن چنان که بین اهالی محله طبرسی سینه به سینه گشته تا به‌ما رسیده‌است؛ براساس این روایت زمانی‌که امام‌رضا^(ع) به‌سناباد وارد شدند، در بخشی از باغ حمیدبن قحطبه‌سکونت کردند وبعدا ز شهادت نیز ایشان‌را در همین مکان غسل دادند. به‌همین دلیل در قدیم به اینجا «عُسلگاه» می‌گفتند. البته این داستان را اعتمادالسلطنه، وزیر ناصرالدین شاه قاجار، در جلد دوم «مطلع الشمس» این‌گونه تکمیل کرده‌است: «در وسط قبرستان، خانه‌ای است معروف به‌تکیه‌بکتاشی‌ها.گویند‌که آنجاهمان خانه حمیدبن قحطبه‌بوده‌است که حضرت‌رضا^(ع) در آن منزل داشته‌اند. در آنجا حجره‌ای نیز هست که داخل آن سنگ سفیدی بر دیوار آن نصب شده که جای پایی در آن رسم‌است. این هر دو سنگ، زیارتگاه است».

- تبدیل شدن به قتلگاه

اما این موضوع را که نام قبرستانی که نزد مردم مشهد به‌عسلگاه معروف ویا‌آورد شهادت حضرت‌ثامن^(ع) بوده‌است، چرا به قتلگاه معروف شده، باید در حملات متعدد به مشهد جست‌وجو کرد. در واقع از ابتدای ایجاد مشهد تا میانه‌قرون دوازدهم‌هجری این دیار به‌دلیل قرار گرفتن در محدوده‌ای سوق الجیشی بر سر راه کاروان‌های مختلف تجاری و البته نظامی همیشه باحمله، غارت و کشتارهای فراوان روبه‌رو بوده‌است. نویسنده «فردوس التواریخ» داستان این تغییرنام را این‌گونه نقل

شاخص ترین ساکن باغ رضوان



شناخته‌شده‌ترین ساکن همیشگی قبرستان قتلگاه سابق ویاغ رضوان کنونی، قدیمی‌ترین ساکن آن نیز هست؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ملقب به‌امین‌الاسلام که در مشهد به‌شیخ طبرسی معروف است.وی در سال ۴۷۰ هجری قمری در شهر طبرس یا تفرش (بین کاشان و اصفهان) زاده شد اما اغلب دوران زندگی‌اش را در مشهد گذراند. شیخ طبرسی صاحب چند تفسیر بر قرآن کریم است که از آن میان، تفسیر «مجمع‌البیان» وی شهرت بیشتری دارد. اوسال ۵۲۳ قمری از مشهد به‌سبزوار رفت اما سال ۵۴۸ که ترکمانان غُر به خراسان حمله کردند، به دست آنان کشته شد و بدین سبب در بعضی منابع از وی با عنوان الجیهید یاد شده‌است. جسد شیخ طبرسی را دوستدارانش به مشهد منتقل کرده و در قبرستان عسلگاه آن زمان دفن کردند. مقبره شیخ طبرسی تا سال ۱۳۷۰ پایرجایود اما در این سال و در جریان توسعه حریم حرم رضوی باتزریق بتن بر اطراف آن، جابه‌جایی جدیدی برای آن ساخته شد. اینک مقبره شیخ طبرسی در فضای شمالی حرم، در ابتدای خیابان طبرسی قرار دارد.



مرحوم آیت... فقیه سبزواری در حیات وروز علمیه(باغ رضوان)



می‌کند: «چون عبدالمؤمن خان ازبک فرمان قتل‌عام داد، ابتدا از محله نوغان شروع به‌کشتار کردند. زنان و مردانی که جان سالم به‌در برده بودند، در اطراف او جمع شده و به ناله و فریاد برآمدند و حضرت‌رضا^(ع) را واسطه کردند که‌ما را ببخش. عبدالمؤمن خان ازبک دست از کشتار کشید. پس محلی را که کشتار در آن آغاز شده بود، قتلگاه و محلی را که کشتار در آن متوقف شد، عیدگاه نامیده و به شکرانه آن نماز خواندند». براساس این روایت، تغییر نام قبرستان عسلگاه به قتلگاه، پس از قتل‌عام مردم مشهد توسط لشکریان عبدالمؤمن خان ازبک در سال ۹۹۷ هجری قمری و دفن پیکرهای آن‌ها در محل قبرستان عسلگاه صورت گرفته‌است.

- تبدیل شدن به دبستان

قبرستان قتلگاه براساس اسناد موجود تا سال‌های ابتدای قرن چهاردهم هجری به‌زندگی خود ادامه‌داده و یکی از مکان‌های مهم شهری برای زندگی پس از مرگ ساکنان مشهد بوده‌است اما پس از این زمان، ورق برگشته و سرنوشتی دیگر برای آن رقم خورده‌است. این سرنوشت تابعی از اقدامات عمرانی بود که نیابت تولیت وقت آستان قدس رضوی یعنی محمدولی خان اسدی که در اصل، استاندار غیررسمی خراسان بزرگ هم بود، به‌خواست پهلوی اول و در چارچوب ظاهری تغییرات مشهد برای مدرن‌شدن انجام داد. براساس این تغییرات، مجموعه‌بناهای حرم مطهر رضوی با ایجاد میدانی که مردم با نام «فلکه‌حضرتی» می‌شناختند، از بدنه شهر جدا شد. برای ایجاد این فلکه که ساخت



آن حدفاصل سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ خورشیدی رخ داد، بناهای موجود به‌فاصله ۳۰ متر ازگنبد حرم مطهر رضوی تخریب شد و به این ترتیب، قسمت اعظمی از گورستان قتلگاه از بین رفت و بخش دیگری از این مجموعه نیز که وسعت کمی هم نداشت، محصور شد. این وضعیت تا اواسط دهه سوم قرن ۱۴ خورشیدی ادامه داشت تا اینکه بخشی از محوطه مشجر این آرامستان در سال ۱۳۲۷ خورشیدی در اختیار اداره فرهنگ آن زمان یا آموزش و پرورش فعلی قرار گرفت تا در آن «دبستان‌غزالی» رایسازند.

- از دبستان تا مدرسه علمیه

دبستان غزالی ساخته شد اما عمر زیادی نکرد و هنوز دانش‌آموزان ورودی سال نخست آن، دوران دبستان راه‌پایان نرسانده بودند که مجبور به تغییر مسیر رفتن به مدرسه خود شدند تا اینکه در اوایل دهه ۱۳۳۰، آیت‌ا... میرزا حسین فقیه سبزواری، عالم بزرگی که تأثیر قابل ملاحظه‌ای در بهبود زندگی شهری مشهد و البته گسترش شهر داشت و منطقه طلاب به‌همت وی در اختیار شاگردان مدارس علمیه مشهد قرار گرفت، پس از هماهنگی با مسئولان شهری و آستان قدس، این مکان را به «مدرسه علمیه رضوان» تبدیل کرد. بنای ایجادشده در بقایای قبرستان قتلگاه ۱۳ هزار و ۹۲۰ مترمربع مساحت داشت و نقشه آن، براساس نقشه صحن عتیق طراحی شده بود و به‌همین دلیل، چهار ایوان بلند در چهار طرف که حدود ۱۶ متر ارتفاع داشتند، در آن ساخته شد. حدفاصل این چهار ایوان هم ۱۵۰ حجره برای اسکان طلاب ساختند که البته

نقیب کمتر شناخته شده سادات مشهد



در بخش شمالی باغ رضوان و جلو بخشی از بازارچه حاج آقاچان تا آغاز آخرین تغییرات گسترده بافت اطراف حرم رضوی، سنگ قبر سبزرنگی قرار داشته‌است که مورد احترام بوده و مردم مشهد، آن را با نام «قبر سبز» می‌شناختند. این قبر براساس بررسی‌های تاریخی و بر خلاف نظر مردم که آن‌را متعلق به سیدفخرالدین، ازاعقاب امام‌سجاد^(ع)، می‌دانستند، متعلق به سید نظام‌الدین علی‌شاه موسوی، فرزند محمد، از نسل حمزه بن موسی‌الکاظم^(ع)، است. این فرد از بزرگان سادات مشهد در سال‌های قبل از دوران صفوی بوده و حتی مدتی عنوان «نقیب» یعنی بزرگ شیعیان شهر را در اختیار داشته‌است. مقبره این نقیب کمتر شناخته‌شده مشهدی تا سال ۱۳۸۱ خورشیدی در حاشیه بازارچه حاج آقاچان، یک زیارتگاه عمومی شناخته می‌شد اما بعد از آن در جریان اجرای طرح اطراف حرم مطهر رضوی، تخریب و روی سنگ قبر پوشیده شد. البته در سال‌های اخیر با تغییر دادن سنگ‌های محدوده این مقبره که در انتهای صحن رضوان کنونی قرار دارد، محدوده آن بار دیگر نمایان شده‌است.



همه در طبقه دوم قرار داشتند، زیرا حجره‌های طبقه همکف و صحن مدرسه همچنان با همان کاربری قدیم خود یعنی قبرستان ادامه حیات داشت. بنای مدرسه رضوان از سمت جنوبی‌ا‌ما به محوطه فلکه حضرت وصل می‌شد و بر سردر آن، مشخصات و سال ساخت آن‌را حک کرده بودند و کاشی‌کاری زیبا و معرق‌های چشم‌نواز این مدرسه زیانزد مردم بود.

- از مدرسه تا باغ

اما عمر مدرسه علمیه رضوان هم زیاد طولانی نبود و چند سال پس از درگذشت مؤسس آن، آیت‌ا... فقیه سبزواری، این مدرسه هم به تاریخ پیوست. بهانه این تغییر وضعیت هم درست همان بهانه ابتدای قرن بود و تاریخ در کمرت از ۵۰ سال دوباره تکرار شد. این بار نوبت عبدالعظیم ولیان، استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس، رسید تا در راستای آنچه «بهبود وضعیت اطراف حرم مطهر رضوی» و «پاک کردن این محدوده از آلودگی‌های سمعی و بصری» می‌خواند، دست به تخریب بزند، آن چنان که از صحن و مدرسه باغ رضوان، جز چند درخت تناور، یک گودال و چند مقبره پراکنده هیچ نماند، گودال و درختانی که البته آن‌ها هم طی تغییرات سال‌های بعد از انقلاب از بین رفتند تا امروز، از کل قبرستان تاریخی قتلگاه تنها به اندازه انگشتان یک دست قبر باقی‌بماند. این زمین که اکنون در محدوده داخلی حرم مطهر رضوی قرار دارد، «صحن رضوان» نامیده شده و محلی برای استراحت زائران و البته استقرار کیوتران حرم رضوی است.

شاه در به در!



بد نیست بدانید روزگاری جانشین نادرشاه افشار هم ساکن این قبرستان بود. علی‌شاه یاعادل شاه افشار، برادر زاده و جانشین نادرشاه، پس از کشته‌شدن در سال ۱۱۶۲ هجری قمری در این گورستان به‌خاک سپرده‌شد. بعد از احداث خیابان طبرسی و تخریب بخشی از قبرستان به همین منظور، بنای مقبره وی در ابتدای سمت چپ خیابان قرار گرفت و البته بازسازی شد، اما این بنا به‌بقای چندانی نداشت و هنگام اجرای طرح توسعه حریم حرم رضوی در دوران عبدالعظیم ولیان تخریب شد. بازمندگان خاندان الوپس از این سنگ‌های محدوده این مقبره که در انتهای صحن نادری در بهشت‌رضا انتقال دادند تا باز هم وی ساکن بزرگ‌ترین آرامستان شهر باشد.

شهریار



تاریخ و هویت

شاهی از قبرستان قتلگاه پیش از تخریب (دوره قاجار)

باغ رضوان پس از تخریب در دهه ۵۰

مشهدیات

درد در ابومنصور خودمان!

مشهدیات؛ گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (فصل سوم)

مرضیه ترابی

مشهد در سال‌های نخست بعد از شهادت امام‌رضا^(ع)، بیشتر یک زیارتگاه شناخته‌شده بود تا شهر و مرکز سکونت، اگر یادتان باشد این موضوع را یک‌بار در قسمت‌های قبل گفته‌ام. مورخان می‌گویند که نخستین‌بار، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی بود که مشهد را، از منظر ساخت‌وساز و عمران، مبدل به شهر که چه عرض کنم، به قول مقدّسی، «شهرچه» (شهرک) کرد. این ابومنصور، از آن مردان باحال روزگار بود، سپهسالار خراسان در دوره سامانی، حاکم طوس و البته، یکی از کسانی‌که عشق فرهنگ ایرانی داشت و به دنبال احیای آن بود. واقعیت این‌است که این خلُق و خوی بازگشت به هویت ایرانی در کنار عشق به اسلام، از دربار سامانی آغاز شد، سامانیان که نسبشان به زمین‌داران بزرگ خراسان پیش از اسلام می‌رسید، خیلی به این کار علاقه داشتند و طبعاً امرایشان هم به چنین رویه‌ای گرایش پیدا می‌کردند. شاید به همین دلیل بود که ابومنصور خودمان، به وزیر ادیب خودش که اتفاقاً نام او هم ابومنصور بود، دستور داد که روایت پیشینیان را گردآوری کند و به رشته تحریر درآورد؛ این‌گونه شد که در حدود سال ۳۴۶ هجری قمری، با پول ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و هنر نویسندگی ابومنصور مغفّری، شاهنامه‌ای به نثر نوشته شد که به آن «شاهنامه ابومنصوری» گفتند. (نپرسید که این ابومنصور کدام ابومنصور است که من هم نمی‌دانم!) این کتاب بعدها مبدل شد به منبع اصلی حکیم طوس، ابوالقاسم فردوسی، برای تنظیم و سرایش شاهنامه منظوم.

- فرز و نشیب‌های زندگی ابومصوی

ابومنصور خودمان، برای آنکه بتواند با هویت ایرانی پزی بدهد، دستور داد نسب‌نامه‌ای پر و پیچمان برایش ردیف کنند؛ نسب‌نامه‌ای که نهایتاً اجداد ابومنصور را به اسپهبدان عهد ساسانی و از طریق آن‌ها، به پادشاهان کیانی، یعنی دودمان افسانه‌ای فرمانروایان ایران می‌رساند. خب، این نسب‌نامه باید خیلی هیجان‌انگیز بوده‌باشد، اما فراموش نکنیم که ابوریحان بیرونی، آن دانشی‌مرد خراسانی، در کتاب ارجمند «آثار الباقیه»، کلاً نسب‌سازی‌های این عهد را زیر سؤال می‌برد و اتفاقاً نسب‌نامه ابومنصور را هم بی‌اعتبار می‌داند و معتقد است که در این دوره، جو نسب‌نامه‌سازی برقرار بود و بازار این کار، داغ‌ا‌ما به‌هر حال، آرزو بر جوانان عیب نیست و آقای ابومنصور هم دوست داشته، دلش می‌خواسته که در آن روزگار از قافله نسب‌سازی عقب نماند! ابومنصور بعد از زوال سامانیان، به دودمان ایرانی آل‌بویه پیوست و حتی در برخی نبردهای آن‌ها سرداری کرد و از رکن الدوله دیلمی، حکومت آذربایجان را به پاداش پیروزی‌هایش دریافت نمود. حتی نقلی وجود دارد که می‌گوید ابومنصور خودمان، در مراغه به نام خودش سکه زد. اما خب، روزگار آن‌طور که ابومنصور می‌خواست، بر وفق مراد نبود و او پس از شکست در آذربایجان، ناچار شد به ری برود و از آنجا برای امیر سامانی نامه بنویسد و هدیه بفرستد که بیا و از سر تقصیرات من بگذر! امیر سامانی هم که به سپهسالار لایقی مثل ابومنصور نیاز داشت، از سر تقصیراتش گذشت و او هم دوباره به خراسان بازگشت و در طوس اقامت گزید، حالا اینکه چه مقامی به او دادند، محل اختلاف است و البته، چندان به این نوشتار مربوط نمی‌شود، اما از متن شاهنامه ابومنصوری چنین برمی‌آید که او را بعد از بازگشت، به حکومت طوس گماردند، به این ترتیب، سپهسالاری خراسان دیگر از آن وی نبود و امیر سامانی، آن‌را به ابوعلی سیمجور سپرد. ابومنصور، سرانجام با فرمان امیر سامانی و به دنبال درگیری‌های سیاسی که برخی به آن رنگ مذهبی هم زده‌اند، کشته شد. فکر کنم درباره سرگذشت ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی خیلی حرف زدم و این سؤال در ذهن شما نقش بست که حالا ربط این بابا با مشهد چیست؟! عجله نکنید، می‌گویم!

- روایت پسر عبدالرزاق و شکار آهو

ماجرای ابومنصور و مشهد، برمی‌گردد به دوران جوانی او. طبق گزارش شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا^(ع)» و به نقل از حاکم رازی، ابومنصور در عهد شیب میانه خوبی با مشهد نداشت، حتی به نوعی سرگردن می‌گرفت و مزاحم زائران حرم رضوی می‌شد. کار به جایی رسید که هیچ مسافری از شرات‌های آقای ابومنصور آسایش نداشت. اما در روز اتفاقی برایش افتاد که باعث شد نظرش از اساس تغییر و نه فقط به امام هشتم^(ع) ارادت ویژه پیدا کند، بلکه برای آبادانی و برقراری امنیت مشهد، مایه بگذارد و زحمت بکشد. اجازه بدهید قصه ابومنصور را با هم از زبان شیخ صدوق بشنویم؛ متن عربی این گزارش، توسط حمیدرضا مستفید و علی‌اکبر غفاری ترجمه شده‌است؛ البته ترجمه خیلی قوی‌ای نیست، اما در زمان خودش، کار‌بر‌و تمیزی بوده‌است: «[ابومنصور می‌گوید:]من در ایام جوانی نادان بودم و بر زوار و اهل این مشهد آزار می‌رساندم و راه را بر زوار آن می‌بستم و متعرض زائران می‌شدم و آنان را لخت می‌کردم و اموالشان را می‌ربودم. پس روزی به شکار رفته بودم و آهوپی را دیدم و تازی (سگ شکاری) خود را در پی آن فرستادم و پیوسته آن تازی او را تعقیب می‌کرد تا اینکه آهو به داخل محیط آن مشهد (منظور محدوده حرم رضوی است) پناه برد و ایستاد و تازی در مقابل آن ایستاد و نزدیک آن نمی‌رفت و من آنچه می‌کردم که سگ نزدیک به آن شود، نمی‌شد و چون آهو از جای خود حرکت می‌کرد تازی آن را دنبال می‌نمود تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع بایستاد و داخل نشد؛ پس آهو داخل حجره‌ای از حجره‌های حرم مقدس شد و من به حرم داخل شدم و آهو را ندیدم. از ابونصر قاری پرسیدم: آهوپی که الان داخل حرم شد کجا رفت؟ گفت: آن را ندیدم. در مکانی که آهو داخل آن شده‌بود رفتیم؛ اثر آمدن آهو را دیدیم، اما خود آن را ندیدم. با خدا عهد کردم که از آن پس زوار را اذیت نکنم و متعرض آنان نشوم. مگر برای کار خیر و رفع حاجتشان و پس از آن هرگاه برای من مشکلی روی می‌داد به زیارت آن حضرت می‌رفتم و در آنجا دعا و ناله و زاری می‌کردم و حاجت خود را از خداوند می‌خواستم و خداوند حاجت مرا مرحمت می‌فرمود، داستان ابومنصور و مشهدالرضا

به همین جا ختم نشد، در همین کتاب «عیون اخبار الرضا^(ع)»، چند روایت ویژه از ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی داریم که نشان‌دهنده ارادت خاصه‌اش به سلطان سربز ارتضاست. اگر دوست داشتید، این روایت را در جلد دوم «عیون اخبار الرضا^(ع)» بخوانید؛ «معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده، بخوانید؛ حتما لذت خواهید برد.

با سیاس از:
محمد مهدی مرتضوی فر کارشناس مرکز اسناد آستان قدس رضوی